

انکاره کفر ابوطالب مبتنی بر روایت ضحضاح، در سنجه آیات قرآنی

با تأکید بر تفاسیر اهل سنت

سید مهدی احمدی نیک^۱

تکتم هراتی^۲

چکیده

در مورد ایمان یا کفر جناب ابوطالب، بحثهای نسبتاً فراوانی میان دانشمندان مذاهب اسلامی، اعم از امامیه و اهل سنت واقع شده است. یکی از روایاتی که برخی از عالمان عامه، برای اثبات کفر جناب ابوطالب به آن استناد می‌کنند، روایت ضحضاح است. مسئله اساسی پژوهش آن است که آیا چنین روایتی که منحصرأً مستند به منابع اهل سنت می‌باشد، با توجه به آیات قرآن کریم قابل استناد است؟ از آنجا که پاسداشت و صیانت از آبروی هر مسلمانی به‌ویژه مقام اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم وظیفه‌ای دینی است، بررسی روایت مزبور با تکیه بر دلایل روشن و مبرهن امری ضروری است. نگارندگان به روش توصیفی - تحلیلی با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به بررسی روایت ضحضاح پرداخته‌اند و هدف تحلیل محتوایی آن بر اساس منابع عامه با تأکید بر تفاسیر اهل سنت، با سنجه قرآن کریم است. یافته پژوهش آن است که روایت مزبور در تعارض با قرآن کریم بوده و با توجه به دلایل روشن بر ایمان آن صحابی بزرگ، چنین روایتی با توجه به مخالفت صریح با آیات قرآن کریم و توصیه معتبر و اکید پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم بر طرح ما خلف الکتاب، غیرقابل پذیرش، بر ساخته و مردود است. بیان این نکته ضروری است که ایشان برای این که بتوانند بیشتر از وجود نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم دفاع کنند، ایمان خود را در مواردی پنهان می‌نمودند.

کلیدواژه‌ها: قرآن، روایت ضحضاح، تفاسیر اهل سنت، نقد محتوایی، ابوطالب.

مقدمه

صیانت از آبروی مسلمانان، به‌ویژه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که جایگاه ویژه‌ای دارند، یکی از اصول بنیادین اندیشه اسلامی است و در فقه، کلام، اخلاق و غیر آن جایگاهی محوری دارد. این وظیفه نه تنها جنبه اعتقادی، بلکه ابعاد سیاسی، اجتماعی و تربیتی نیز دارد. بر همین اساس، در قرآن کریم (حجرات، ۲؛ نور، ۲۰-۱۱) بر حفظ حرمت و آبروی افراد تأکید و از هتک حرمت آنان، چه در قالب غیبت، سخن چینی و تهمت و چه غیر آن، نهی شده است؛ همچنین بر اجتناب از فتنه‌انگیزی و اختلاف‌پراکنی اصرار ورزیده شده است.

^۱. دانشیار، گروه فقه و مبانی حقوق، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران؛ استاد درس خارج فقه و اصول حوزه علمیه خراسان، مشهد، ایران. (نویسنده

مسئول). رایانامه: ahmadinik@razavi.ac.ir

^۲. دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران. رایانامه: haratitoktam97@gmail.com

بدیهی است که صیانت از آبروی مسلمانان، به‌ویژه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ستون فقرات وحدت امت اسلامی به شمار می‌رود. از منظر علمی، این اصل نه تنها مبنای قرآنی-حدیثی دارد، بلکه با جامعه‌شناسی و روان‌شناسی معاصر نیز همخوانی دارد. پرواضح است که نقض این اصل، به تضعیف سنت نبوی، فروپاشی اجتماعی و در نهایت تفرقه میان مسلمانان منجر می‌شود.

در روایات نیز بر همگرایی و پرهیز از هتک حرمت تأکید شده است؛ از باب نمونه: المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۳۴؛ صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۳۶۲). از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که صیانت از آبروی افراد، واجبی شرعی و عقلی است که در قرآن، روایات و اجماع فقیهان مسلمان ریشه دارد.

در این میان، بدترین نوع هتک حرمت نسبت به مسلمانان، تکفیر آنان است؛ پدیده‌ای که یکی از بزرگ‌ترین فتنه‌هایی امت که وحدت، امنیت و پیشرفت جوامع اسلامی را تهدید کرده و موجب تفرقه در میان امت می‌گردد؛ به‌ویژه آنگاه که تکفیر، بر پایه پندارهایی فاقد هرگونه دلیل عقلی و نقلی، در باره اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، افراد یا پیروان مذهبی از مذاهب اسلامی مطرح شود.

جناب ابوطالب در تاریخ اسلام، شخصیتی است که - علی‌رغم نقش تعیین‌کننده‌اش در پیدایش دعوت نبوی - در معرض نوعی از داوری‌های متعارض قرار گرفته است. این تعارض، در حقیقت بازتاب دو قرائت متفاوت از مفهوم «ایمان» و حدود شفاعت است؛ قرائتی که در میان برخی از محدثان اهل سنت رسوخ یافته و قرائتی دیگر که در میان شیعیان معروف و بر آن پای می‌فشارد. عالمان شیعه و گروهی از محققان اهل سنت، ایمان ابوطالب را امری مسلم دانسته‌اند؛ زیرا آنچه در رفتار او نسبت به پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) مشاهده می‌شود مانند حمایت، نصرت، و تحمل آزار فریض، نمی‌تواند صرف یک عاطفه قبیله‌ای و نسبی باشد، بلکه نشان‌دهنده نوعی التزام به دعوت الهی است. اما در برابر این رویکرد، دسته‌ای از اهل سنت بر اساس روایاتی چند، به‌ویژه حدیث معروف «ضحضاح»، مدعی شده‌اند که ابوطالب بر کفر از دنیا رفته و تنها به جهت یاری پیامبر، عذابش تخفیف یافته است. نکته اساسی اینجاست که چنین روایاتی، اگرچه در ظاهر بر یک واقعه تاریخی (فوت با حالت کفر) دلالت دارند، اما در بطن خود مبتنی بر یک مبنای کلامی خاص درباره قلمرو شفاعت‌اند؛ مبنایی که شفاعت را حتی نسبت به کافر ممکن می‌پندارد و آن را از نوع «تخفیف عذاب» تفسیر می‌کند. این مبنا نه تنها با ظاهر قرآن کریم و سنت قطعی سازگار نیست، بلکه بیان معرفتی شفاعت را از جایگاه حقیقی‌اش دور می‌سازد.

از این رو، بررسی این روایات هم از منظر سندی و هم محتوایی با نظر به نصوص قرآنی - با توجه به ضرورت صیانت از آبروی یک مسلمان ضروری است که قرآن، شفاعت را در چارچوب ایمان تعریف می‌کند و نمی‌توان آن را با بقای بر کفر جمع کرد. بنابراین، جمع بین محتوای این گونه احادیث چگونه ممکن است آیا در چنین مواردی باید روایت را مبنای قضاوت قرار داد و به آن ملتزم شد و یا حسب ما خالف القرآن یضرب عرض الجدار به نصوص قرآنی گردن نهاد؟ بر این اساس نگارندگان در صدد واکاوی روایت ضحضاح در بستر منابع اهل سنت با تأکید بر منابع تفسیری آنان می‌باشند.

نگاهی که با وجود پژوهشهای ارزشمند در این باره می‌تواند به بازگشایی محوری جدید در بررسی روایت مذکور انجامیده و حقیقت را از زاویه ای دیگر روشن نماید.

پیشینه موضوع

مسئله ایمان یا کفر جناب ابوطالب از دیرباز مورد اختلاف علمای امامیه و اهل تسنن بوده و درباره آن نوشته‌های نسبتاً زیادی نگاشته شده است. کتاب‌های متعددی در این باره وجود دارد. برخی از آنها عبارتند از: «ابوطالب، آموزگار پاسداری» از آقای محمد مهدی اشتهاردی، «ابوطالب مظلوم تاریخ» و «ابوطالب حامی الرسول و ناصره» نوشته نجم‌الدین عسکری و «ایمان ابی‌طالب و سیرته» از علامه امینی، «الحجّة علی الدّاهب إلی تکفیر ابی‌طالب» از سید فخار بن معدّ و کتاب‌های دیگری که بیان همه آن‌ها به طول می‌انجامد و چنین مجالی در یک مقاله پژوهشی که با محدودیت حجمی از حیث صفحات مواجه است، نمی‌باشد. علاوه بر کتابهای متعدد، مقالات ارزشمندی نیز انتشار یافته که برخی از مرتبط‌ترین آنها عبارت است از: مقاله «سوژه سخن، ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام» از عبدالله فاطمی نژاد در نشریه مبلغان انتشار یافته در بهمن و اسفند ۱۴۰۱. نویسنده در این مقاله به بیان ویژگی‌های شخصیتی جناب ابوطالب می‌پردازد و شواهدی را بر ایمان آن جناب ذکر کرده، ایشان را پیرو آیین حضرت ابرهیم معرفی می‌کند. مقاله دیگری با عنوان «بررسی اتهام کفر به حضرت ابوطالب علیه السلام» توسط آقای قاسم خانجانی نگاشته شده است. مقاله مزبور در پاییز و زمستان ۱۴۰۰ در نشریه سیره پژوهی اهل بیت علیهم السلام به نشر رسیده است. نویسنده در این مقاله بدون آن که به دنبال اثبات ایمان حضرت ابوطالب باشد، به بیان این مسئله پرداخته است که اساساً چرا اتهام کفر به آن حضرت داده شده است؟! و در پایان اثبات می‌کند که چنین اتهامی کاملاً ناروا و اشتباه است. مقاله ای دیگر تحت عنوان «نقد روایات ضحضاح در کفر حضرت ابوطالب علیه السلام». نوشته جناب فاکر میدی. که بیشتر به بررسی سندی پرداخته شده و البته نکاتی را هم در باره محتوا بیان نموده است همچنین مقاله ای توسط ناصر حیدرزاده و مرضیه علی محمدی نوشته شده و در بهار و تابستان ۱۴۰۱ در دو فصل نامه علمی - ترویجی سیره پژوهی اهل بیت (علیهم السلام) به چاپ رسیده که به بررسی این روایت پرداخته است. و نیز مقاله دیگری با عنوان بررسی روایات ضحضاح از مرتضوی، سیدمحمد در مجله دانشگاه فردوسی که بیشتر به بررسی سندی و آوردن دلالتی بر ایمان ابوطالب پرداخته است و نیز مقاله ای با عنوان روایات تفسیری ایمان ابوطالب در سنج نقد و بررسی، نوشته احمدی نیک، سیدمهدی و محمد امامی، انتشار یافته در مجله علوم حدیث تطبیقی که این مقاله به بررسی و نقد روایات تفسیری ناظر به کفر ابوطالب بحث نموده و ضعف سندی روایات و نیز تناقض و یا تضاد درونی برخی از آنها را با برخی دیگر نشان داده است.

همچنین مقاله «بررسی سندی و دلالتی نزول آیات در کفر ابوطالب» از محمد فاکر میدی منتشر شده در مجله الهیات قرآنی بهار سال ۱۳۹۹ و مقاله: «تبیین نارسایی حدیث ضحضاح در انکار ایمان ابوطالب» نوشته اعظم ابوالحسنی عراقی منتشر شده در مجله تاریخ و نیز مقاله «کنکاشی در حدیث ضحضاح از نگاه فریقین» از جناب محمد فاکر، به بررسی سندی پرداخته و در پژوهش نامه علوم حدیث تطبیقی در سال (۱۴۰۰) به چاپ رسیده است. این پژوهش به بررسی آیاتی که محتوا و مضمون آن‌ها به صراحت،

حدیث ضحضاح را نفی می‌کند، نپرداخته است. از طرف دیگر مقاله یاد شده از حیث منابع و شیوه بحث با پژوهش حاضر متفاوت است. نویسنده در این مقاله، رویکردی مستقل به بررسی روایت از نگاه مفسران اهل سنت نداشته است. اما نگاهی که در پژوهش حاضر، مورد توجه قرار گرفته تاکید بر دیدگاه مفسران بزرگ اهل سنت و تبیین نحوه تعارض آشکار روایت ضحضاح با آیاتی از قرآن کریم است که از تفاسیر دانشمندان اهل سنت نیز به دست می‌آید. این نگاه تاکنون با وجود پژوهش‌های ارزشمند، مغفول واقع شده است.

چنان که ملاحظه می‌شود در مجموعه نوشته‌های مرتبط، پژوهشی با تمرکز بر نقد محتوای این روایت با تکیه بر تفاسیر اهل سنت وجود ندارد. به نظر می‌رسد جای پژوهشی با نقد محتوایی این روایت با تکیه بر تفاسیر اهل سنت در این میان خالی است؛ زیرا پر واضح است که وقتی روایتی در کتابهای عامه بیان می‌شود، نقد آن با توجه به منابع آنان به ویژه شخصیت‌های معروف و بزرگ آن، می‌تواند دارای تاثیر گذاری بیشتر در مخاطبان حقیقت جو بوده و حقیقت را دقیقاً از آنجا که مشوه و محرف جلوه داده شده روشن سازد. چنان که برخی از حدیث پژوهان بزرگ تاریخ معاصر بر همین اساس به بررسی روایات و گزارش‌های بیان شده در منابع روایی به نقد و تحلیل پرداخته‌اند همانند مرحوم علامه امینی که با چنین رویکردی و با تکیه بر منابع اهل سنت به فحص و بررسی در کتابخانه‌های گوناگون در بلاد اسلامی جان فرسوده و میراث ماندگاری را برای جوامع اسلامی بلکه بشری به یادگار گذاشته و حقایق فراوانی را آشکار و تبیین نموده و توانسته حقیقت‌های بسیاری را برای حقیقت‌جویان روشن نماید.

این پژوهش با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و به شیوه توصیفی-تحلیلی روایت مورد اشاره را با تکیه بر منابع اهل سنت با تاکید بر تفاسیر آنان با عرضه بر قرآن کریم مورد بررسی محتوایی قرار داده و سعی نموده به سوال مورد اشاره پاسخی مستدل ارائه نماید. از این رو پژوهش حاضر با چنین رویکردی در بین پژوهش‌های انتشار یافته غیر مسبوق به سابقه و برخوردار از نوآوری قابل ارزیابی می‌باشد.

۱. روایت ضحضاح

روایت ضحضاح با تعبیرات گوناگونی در کتب اهل سنت نقل شده است که البته در یک قسمت با هم مشترکند. و آن جمله «أبو طالب (هو) فی ضحضاح من النار» است در این پژوهش برآنیم این روایت که در کتاب صحیح بخاری نیز آمده است را مورد بررسی قرار دهیم. روایت مورد نظر در مواردی از کتاب صحیح بخاری به چشم می‌خورد:

مورد اول:

حَدَّثَنَا مَسَدٌ، حَدَّثَنَا يَحْيَىٰ عَنْ سَفْيَانَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَارِثِ، حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمَطْلَبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ[آلِهِ] وَسَلَّمَ: مَا أَغْنَيْتَ عَنْ عَمَّكَ، فَإِنَّهُ كَانَ يَحْوِطُكَ وَيَغْضِبُ لَكَ؟ قَالَ: «هُوَ فِي ضَحْضَاحٍ مِنَ النَّارِ وَ لَوْلَا أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ». (بخاری جعفری، ۱۴۲۲، ج ۵، ص ۵۲)

در کتاب شرح ابن بطال این روایت ذیل عنوان کنیه مشرک ذکر شده و از حضرت ابوطالب تحت عنوان مشرک نام برده شده است. راوی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سوال می‌کند: آیا ابی طالب نفعی از کمکش به شما برد؟ حضرت پاسخ می‌دهند: بله اگر به خاطر من نبود او در درک های جهنم بود ولی اکنون در ضحضاحی از آتش است. (ابن بطال، ۱۴۲۳ه.ق، ج ۹، ص ۳۵۵) مورد دوم: روایت با اندکی تفاوت با این سند ذکر می‌شود:

حدَّثنا موسى بن اسماعيل، حدَّثنا أبو عوانة، حدَّثنا عبد الملك عن عبدالله بن الحارث بن نوفل عن عباس بن عبد المطلب قال يا رسول الله هل نفعت أبا طالب بشيء، فإنه كان يحوطك ويغضب لك؟ قال: «نعم هو في ضحضاحٍ من نارٍ لولا أنا لكان في الدرك الأسفل من النار». (بخاری جعفی، ۱۴۲۳ه.ق، ج ۸، ص ۴۶)

و آخرین مورد روایت تفاوت بیشتری نسبت به دو مورد قبل دارد:

حدَّثنا ابراهيم بن حمزة، حدَّثنا ابن ابي حازم و الدراوردی عن يزيد عن عبدالله بن خباب عن ابي سعيد الخدري رضی الله عنه: أنه سمع رسول الله صلی الله علیه و [آله] و سلم و ذکر عنده عمه أبوطالب، فقال: «لعله تنفعه شفاعتي يوم القيامة، فيجعل في ضحضاح من النار يبلغ كعبيه، يغلي منه آثم دماغه». (بخاری جعفی، ۱۴۲۳ه.ق، ج ۸، ص ۱۱۶)

در شرح ابن بطال آمده است: در عذاب ابولهب و ابوطالب هر دو تخفیف داده می‌شود ولی در عذاب ابوطالب تخفیف بیشتری داده می‌شود چون ایشان حامی و یاور پیامبر بودند؛ اما ابولهب بسیار پیامبر را آزار می‌داد لذا عذابش تخفیف کم‌تری دارد. (ابن بطال، ۱۴۲۳ه.ق، ج ۷، ص ۱۹۵)

این تخفیف دلالت می‌کند که این دو با حالت کفر از دنیا رفته اند و این تخفیف به خاطر قرابتشان با نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و انجام اعمال خیر است؛ و این نشان دهنده فضل عظیم خداوند نسبت به کافران است. (ابن بطال، ۱۴۲۳ه.ق، ج ۷، ص ۱۹۵)

قبل از هر مطلبی شایسته است به بررسی معنای کلمه «ضحضاح» و فهم معنای آن در میان واژه نگاران پیردازیم و با توجه به آن روایت را معنا کنیم.

«ضحضاح» در لغت به معنای آب کم عمق، آب اندکی که تا برآمدگی پا یا تا نیمی از ساق پا می‌رسد، ترجمه شده است. (فراهیدی، ۱۴۰۹ه.ق، ج ۳، ص ۱۳)

جمهرة اللغة می‌نویسد: ضحضاح آب کمی را گویند که در کف برکه است. (ابن درید، ۱۹۸۸م، ج ۱، ص ۱۸۷)

همچنین به آبی گفته می‌شود که کسی در آن غرق نمی‌شود. (ابن عباد، ۱۴۱۴ه.ق، ج ۲، ص ۲۹۷)

و اما واژه «درک» و «درکه» به معنای سیر نزولی و رو به پایین و سقوط است که در مورد جهنم به کار می‌رود گفته می‌شود: الجنة درجات و النار دركات. همچنین به معنای قعر و ته یک شیء به کار می‌رود. (قیم، ۱۳۸۹ه.ش، ص ۴۷۷)

با توجه به معنای این دو واژه در لغت، روایت این طور معنا می‌شود: «ابوطالب در قعر جهنم و پایین ترین قسمت آن بود ولی به خاطر من به قسمت های بالاتر آتش منتقل شد».

با توجه به این که روایت ضحضاح از حیث سند بررسی و ضعف آن در پژوهشی به اثبات رسیده. (فاکر میدی، ۱۳۹۹، صص: ۱۳-۳۹) نویسندگان در این پژوهش در صدد تحلیل و نقد محتوایی روایت ضحضاح در پرتو آیات قرآن کریم با توجه به نگاه مفسران اهل سنت بوده و البته برای تقویت مدعا و جمع قرائن شواهدی را بر اسلام ایشان نیز که در منابع اهل سنت تصریح شده بازخوانی خواهند نمود.

۲. ابوطالب در تفاسیر اهل سنت

برخی از اندیشمندان اهل سنت فصلی از کتاب خود را با عنوان «ذکر الآيات التي زعموا أنها نزلت في أبي طالب» نام نهاده و در آن به بررسی آیاتی پرداخته که در کتاب‌های صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده و نویسندگان این کتب با نقل روایاتی، پنداشته‌اند که در مورد حضرت ابوطالب نازل شده است. از این مسیّب نقل شده که وی از قول پدرش نقل کرده است هنگامی که وفات حضرت ابوطالب رسید پیامبر بر ایشان وارد شدند در حالی که ابوجهل هم حضور داشت پس پیامبر فرمودند: ای عموجان بگو لا إله إلا الله کلمه‌ای که با آن برای تو در نزد خداوند احتجاج می‌کنم پس ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه گفتند: ای ابوطالب از آیین عبدالمطلب روی می‌گردانی پس پیوسته با او تکلم می‌کردند تا این که آخرین کلمه‌ای که با آن‌ها گفت این بود: بر آیین و کیش عبدالمطلب. پس پیامبر فرمودند: «به زودی برای تو استغفار می‌کنم...». پس آیه نازل شد: «ما كان للنبی و الذین امنوا أن يستغفروا للمُشركين و لو كانوا أولی قریبی من بعد ما تبین لهم أنهم أصحاب الجحیم». (توبه/۱۱۳) «برای پیامبر و مومنان شایسته و روا نیست که برای مشرکان بعد از آن که آشکار شد که اینان از اهل آتشند طلب استغفار کنند هر چند از خویشاوندان و صاحب قرابت باشند». و همچنین این آیه شریفه نازل شد: «إنک لاتهدی من أحببت و لکن الله یهدی من یشاء و هو أعلم بالمُهدتین». (۵۶/قصص) «قطعاً تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند و او به هدایت پذیران داناتر است». (زینی دحلان، ۱۴۲۸ ه.ق، ص ۱۶) این مطلب یاد کردنی است که بر اساس نوشته برخی از پژوهشگران آیه در ذات خودش ناظر به کسی نیست، بلکه در مقام نفی هدایت حقیقی از شخص نبی صلی الله علیه و آله و سلم و اثبات اختصاص هدایت بر اساس توحید افعالی برای خدا است مانند آیه شریفه و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی (انفال / ۱۷). (فاکر، ۱۳۹۹، ص ۱۸)

در نقد این روایت چنین آمده: این روایتی غریب، مردود و غیر قابل قبول است و استناد به آن جایز نیست. و اما توضیح مطلب آن که حافظ ابن حجر در کتاب «الفتح» (۱۹۵/۷) اذعان کرده است که در مورد نزول آن در مورد ابوطالب تردید وجود دارد و این نقدی آشکار بر روایت ابن مسیّب از پدرش در روایت داستان وفات ابوطالب است که در صحیحین آمده است. در «الفتح» (۵۰۸/۸) آمده است که این آیه در حق عمویش نازل شده است و او گفته است: «این محل اشکال است زیرا وفات ابوطالب به اجماع در مکه قبل از هجرت بوده است و ثابت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگام حج عمره بر سر قبر مادرش آمد و از پروردگارش اجازه خواست تا برای او طلب آمرزش کند؛ سپس این آیه نازل شد. و اصل این است که نزول آیه

تکرار نشود. (زینی دحلان، ۱۴۲۸ه.ق، ص ۱۷) نویسنده ادامه می‌دهد: به نظر من این سخن او مردود است این مطلب در مسند احمد (۱/۹۹ و ۱۳۰) آمده است. چنان‌که حافظ در «الفتح» (۵۰۸/۸) از مولای ما علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «شنیدم مردی برای پدر و مادرش طلب آموزش می‌کرد و آن‌ها مشرک بودند؛ پس این مطلب را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتم و خداوند آیه «لَيْسَ لِلنَّبِيِّ...» را نازل کرد». سند این روایت، صحیح است.

این روایات باعث ایجاد ابهام در مورد سبب نزول آیه و بطلان استفاده از آن به عنوان دلیل بر نزول آن درباره ابوطالب یا مادر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌شود.

دحلان در ادامه چنین نتیجه گرفته که: بنگرید که چگونه آیات را نقل کرده، احادیثی را در تهمت به مادرش (صلی الله علیه و آله و سلم) و پدرش و عمویش، بیان می‌کنند. احادیثی وجود دارد که در مبحث عذاب قبر به آن‌ها اشاره کردیم که در آن‌ها آمده است که قبر دو دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و پسرش قاسم در آن قرار داشتند. این نشان می‌دهد که دست‌های آلوده ناصبیان که در زمان بنی امیه و بنی عباس از نفوذ و قدرت برخوردار بودند، این روایات را جعل کرده؛ انتشار داده‌اند تا مردم آن‌ها را باور کنند و ما الحمدلله از کسانی نیستیم که فریب این‌ها را بخوریم. بنابراین روایت از درجه اعتبار ساقط می‌شود و به تبع آن، این که این دو آیه درباره ابوطالب نازل شده باشد نیز، از درجه اعتبار ساقط می‌گردد. (زینی دحلان، ۱۴۲۸ه.ق، ص ۱۹-۱۸).

بیان وجوه دیگری در ناسازگاری با نزول آیه «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ...» درباره ابوطالب:

در مورد این آیه شریفه به چند صورت می‌توان پاسخ داد:

۱. آیات شریفه می‌فرمایند: «و إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ * إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ * وَ قَالُوا إِنَّ شَيْعَ الْهَدَىٰ مَعَكَ تُنْتَخَفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا مَّا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِّنْ لَّدُنَّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ». (قصص ۵۵-۵۷) مضمون آیات این است که: «و چون سخن لغوی بشنوند، از آن روی می‌گردانند و می‌گویند: اعمال ما از آن ماست و اعمال شما از آن شماست. سلام بر شما [سلام وداع] ما نادانان را نمی‌خواهیم. تو هر که را دوست داری هدایت نمی‌کنی، بلکه خدا هر که را بخواهد، هدایت می‌کند و او به هدایت‌یافتگان داناتر است و می‌گویند: اگر هدایت را همراه تو پذیرا شویم، از سرزمین خود ربوده خواهیم شد. آیا برای آنان حرم امنی قرار ندادیم که ثمرات هر چیزی به سوی آن آورده می‌شود که رزقی است از جانب ما اما بیشتر آنان نمی‌دانند» این خطاب به امت است نه به ابوطالب، همان‌طور که در قول خداوند متعال آمده است: «لَيْسَ عَلَيْكَ هِدَايَتُهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ...». (بقره/ ۲۷۲) «تو مسئول هدایت آن‌ها نیستی بلکه خداوند هر که را بخواهد هدایت می‌کند و...». یاری و حمایت ابوطالب از پیامبر گواه آن است که وی از ربوده شدن از سرزمینش ترسید؛ زیرا اگر می‌ترسید از پیامبر دفاع نمی‌کرد و...». (زینی دحلان، ۱۴۲۸ه.ق، ص ۱۸) آلوسی از مفسران اهل سنت آیه را در شأن ابوطالب ندانسته، ذیل این آیه چنین می‌گوید: مقصود از «من

احبیت» هر کسی است که تو ای پیامبر طبعاً میل به ایمان آوردنش داری چه از قوم خودت چه از بقیه مردم؛ لکن تو هر چقدر تلاش کنی و همه توانت را بذل کنی قدرت نداری او را داخل اسلام کنی و لکن این خداست که می‌تواند وی را هدایت کرده، داخل اسلام کند. (آلوسی، ۱۴۱۵ ه.ق، ج ۱۰، ص ۳۰۲) در برخی تفاسیر جدید اهل سنت هم گفته آلوسی آورده شده است. (ر.ک: قاسمی، ج ۷، ص ۵۲۸)

در تفسیر دیگری از اهل سنت این آیه در شان عثمان بن نوفل بن عبد مناف نازل شده است؛ وی به پیامبر می‌گفت: می‌دانم تو بر حق هستی ولی از اعراب می‌ترسم که اگر ایمان بیاورم مرا از سرزمینم بیرون کنند. (صاوی، ۱۴۲۷ ه.ق، ج ۳، ص ۱۵۶)

۲. چگونه ممکن است صمیر در آیه شریفه «إِنَّكَ لَتَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ...». به ابوطالب برگردد؟! در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کفار را دوست نداشت. همان طور که خداوند متعال طبق آیه شریفه قرآن، آنان را دوست ندارد: «...إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْكَافِرِينَ». (روم/۴۵) «... به یقین او (خداوند) کافران را دوست ندارد». و در آیه دیگری می‌فرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». (مجادله/۲۲) «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رسوخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند هر چند پدران یا پسران یا برادران یا خویشاوندانشان باشند، آنان کسانی هستند که خداوند ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از جانب خود، آنان را تأیید فرموده و آن‌ها را در باغ‌هایی بهشتی وارد می‌کند که نهرها از پای درختانش جاری است؛ جاودانه در آن می‌مانند؛ خدا از آنان خشنود است و آنان نیز از او خشنوند؛ آن‌ها حزب الله اند؛ بدانید قطعاً فقط حزب الله رستگارانند».

نکته: ملاحظه کنید که چگونه عوامل ناصبی اموی کار را به این جا رساندند که عمومی پیامبر و والدین ایشان را از اهل آتش قرار دادند و چگونه از ابوسفیان و معاویه - که همچنان با خاندان پیامبر علناً دشمنی می‌کردند و تا آخر عمر مرتکب گناه می‌شدند - دفاع می‌کردند. بلکه آنان و پیروان معاصرشان به جایی رسیده‌اند که از مروان بن حکم و پدرش - که از سوی نبی مکرم اسلام طرد شده بود - دفاع می‌کنند. و حال آن‌که پیامبر در مورد آنان فرمود: «إِنَّهُ الْوَزْغُ ابْنُ الْوَزْغِ» (حاکم در مستدرک ۴/۴۷۹) و همچنین از یزید و حجاج و امثال این ستمگران دفاع می‌کنند و حتی در دفاع از آن‌ها کتاب می‌نویسند. از این ظلم آشکار به خداوند پناه می‌بریم. (زینی دحلان، ۱۴۲۸ ه.ق، ص ۱۹).

همو دو روایت دیگر را نیز از صحیح بخاری ذکر می‌کند که درباره کافر از دنیا رفتن ابوطالب بیان شده است. این دو روایت عبارتند از:

۱. روایت عبدالله بن حارث: عباس بن عبدالمطلب برای ما روایت کرد که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: «چه چیزی تو را از عمویت بی‌نیاز کرد؟ در حالی که او از تو حمایت و پشتیبانی می‌نماید و به خاطر حمایت از تو با دشمنان با خشم

و غضب برخورد می‌نماید. فرمود: «او در عمق کمی از آتش است و اگر من نبودم او در درک اسفل جهنم (عمیق‌ترین قسمت جهنم) بود». نویسنده در نقد این روایت می‌نویسد: البته که این روایت در نزد ما صحت ندارد؛ زیرا اصلاً شایسته حضرت عباس نیست که چنین سوالی از پیامبر کرده باشد. اما از جهت حدیثیت: این روایت را ابن سعد در طبقات نقل کرده و کلام عباس از پیامبر این سوال است که «به ابوطالب چه امیدی داری؟» که حضرت در پاسخ می‌فرماید: «تمام امیدم به خداست». و این لفظ اضطراب دارد. از طرف دیگر ناقل این روایت عبدالله بن حارث بن نوفل است که خود اموی مشرب بوده و مادرش هند همسر ابوسفیان و خواهر معاویه است؛ هنگامی که یزید بن معاویه از دنیا رفت، اهل بصره با او مخالفت کردند ولی عبدالله بن زبیر از او حمایت می‌کرد...

۲. روایت دوم در صحیح بخاری و مسلم از ابوسعید خدری نقل شده است که وقتی در نزد پیامبر یادی از عموی ایشان شد فرمودند: «شاید در روز قیامت شفاعت من به او تفعی برساند تا در عمق کمی از آتش قرار بگیرد به گونه‌ای که کعب پاهایش در آتش باشد و از شدت حرارت مغزش به جوش آید». نویسنده به این روایت از وجوه گوناگون پاسخ می‌دهد:

الف) این روایت با صریح آیه قرآن منافات دارد. چون خداوند در آیه شریفه قرآن این گونه از کفار خبر می‌دهد: «و الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فِيمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ». (فاطر/۳۶) «کسانی که کافر شدند، آتش دوزخ برای آن‌هاست؛ نه فرمان مرگشان صادر نمی‌شود که بمیرند و نه از عذابشان کاسته می‌شود؛ این گونه هر ناسپاسی را کیفر می‌دهیم». یا در آیه دیگری می‌فرماید: «لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ». (زخرف/۷۵) «[عذاب] را از آنان سبک نگردانند و آنان در آن جا نا امیدند». و در سوره بقره تصریح می‌کند که کافران از آتش دوزخ خارج نمی‌شوند: «و قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَّبِعُ اللَّهُ مَا نَتَّبِعُهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ». (بقره/۱۶۷) «و آنان که [به جای خدا از پیشوایان شرک و کفر] پیروی کردند، گویند: کاش برای ما بازگشتی [به دنیا] بود تا ما هم از آنان [پیشوایان شرک و کفر] بیزاری می‌جستیم همان گونه که آنان از ما بیزاری جستند. خدا این گونه اعمالشان را که برای آنان مایه اندوه و دریغ است، به آنان نشان می‌دهد و اینان هرگز از آتش خارج نخواهند شد». همین مضمون در سوره مائده تکرار شده است: «يُرِيدُونَ أَن يُخْرَجُوا مِنَ النَّارِ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ». (مائده/۳۷) «پیوسته می‌خواهند از آتش خارج شوند ولی از آن خارج نمی‌شوند و برای آنان عذابی پایدار است». و در جای دیگری می‌فرماید که شفاعت شافعیین نیز در مورد کفار پذیرفته نمی‌شود. «فَمَا تَشْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ». (مدثر/۴۸) «شفاعت شافعیین به حال آنان سودی ندارد». در حالی که قاتلان به کفر ابوطالب با توجه به روایت ضحضاح اعتقاد دارند که از عذاب ایشان [با این که کافر از دنیا رفته اند] به سبب شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کم می‌شود.

ما به آنان پاسخ می‌دهیم: [بر طبق آیات شریفه قرآن] یکی از شروط شفاعت این است که شخصی که مورد شفاعت قرار می‌گیرد از کسانی باشد که خداوند به شفاعت رضایت دهد. «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَن ارْتَضَىٰ وَ هُمْ مِنْ خَشِيئَتِهِ»

مُشْفِقُونَ». (انبیاء/ ۲۸) « [خدا] همه گذشته آنان و آینده شان را می‌داند و جز برای کسی که خدا راضی [به شفاعت برای او] است شفاعت نمی‌کند و آنان از ترس او هراسانند». نویسنده پس از بیان آیاتی که این روایت در تناقض کامل با آن‌هاست در نقد این روایت چنین می‌گوید: آن چه اصولیان بر آن اقرار دارند و مورد پذیرش آن‌هاست، این است که: هر گاه خبر واحد در تعارض با نص قطعی قرآن باشد، از درجه استدلال ساقط می‌شود و دیگر نمی‌توان به آن استناد نمود. (زینی دحلان، ۱۴۲۸ ه. ق، ص ۲۳-۲۵)

ب) این روایت را ابن عدی در کتابش «الکامل فی ضعفاء الرجال» (۴/۲۳۶) در شرح حال عبدالله بن خباب ذکر کرده است و به نظر می‌رسد که از ساخته‌های اوست؛ بر اساس نقل برخی اگر چه ابن خباب به داشتن علم، مورد تحسین قرار گرفته اما توثیق نشده است. (زینی دحلان، ۱۴۲۸ ه. ق، ص ۲۴)

ج) چگونه در روایت عباس در مسلم (۲۰۹) آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: « او را در قعر آتش یافتیم، پس او را به سوی کف آتش بیرون آریم». و در این جا می‌فرماید: « شاید شفاعت من در روز قیامت به او سود رساند، پس او را در کف آتش قرار دهد». این تناقض آشکار است. [زیرا معلوم نیست این تخفیف عذاب همین الان واقع می‌شود یا در روز قیامت و آیا این عذاب به عالم برزخ ارتباط دارد یا به قیامت؟!]. مصنف در ادامه از نکته دیگری اظهار تعجب و شگفتی می‌کند و آن را دلیل دیگری بر بطلان روایت ضحضاح می‌داند. وی چنین بیان می‌کند: عجیب و شگفت آور است در آن چه از سرورمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند که آن حضرت بر ابن ابی سلول منافق نماز خواند [و منافقین در پایین‌ترین طبقات جهنم خواهند بود] و برای او طلب آموزش کرد و پیراهنش را بر او پوشاند چنان‌که در صحیحین و غیر آن روایت شده است. پس اگر خداوند متعال سال‌ها قبل از آن، سرورمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از طلب آموزش برای کفار - که از آن جمله ابوطالب بود - نهی کرده بود، پس چگونه ممکن است پس از آن برای ابن ابی سلول طلب آموزش کند و بر خلاف آن چه خداوند متعال به او امر کرده بود، عمل کند؟ (زینی دحلان، ۱۴۲۸ ه. ق، ص ۲۶)

به نظر می‌رسد در این جا توضیحی نسبت به کتاب اُسنی المطالب مفید باشد. جالب است بدانیم نویسنده این کتاب یکی از مفتیان بزرگ اهل سنت و پیرو مذهب شافعی است. ولی کتاب وی یکی از آثار مهمی است که به دفاع از ایمان ابوطالب پرداخته است. این کتاب همان طور که در این مقاله مشاهده می‌کنید با بررسی دقیق احادیث و استدلال‌های تاریخی تلاش می‌کند تا عبار کفر را از چهره پدر والا مقام حضرت علی علیه السلام بزدايد و ایمان راستین ایشان را اثبات کند. نویسنده در این کتاب به نقد روایت ضحضاح می‌پردازد و از ابعاد گوناگون کذب و جعلی بودن آن را به نمایش می‌گذارد. به چند نمونه از این ابعاد اشاره می‌کنیم:

۱. سند روایت: نویسنده نشان می‌دهد که این روایت از نظر سندی قابل مناقشه است و بسیاری از راویان آن مورد نقد هستند.

۲. تناقض با حمایت‌های حضرت ابوطالب: حضرت ابوطالب از بزرگ‌ترین حامیان پیامبر اکرم و رسالت ایشان بود. این حمایت‌ها به گونه‌ای بود که جز با ایمان آن حضرت به نبی مکرم اسلام قابل توجیه نیست و این روایت در تناقض کامل با این وقایع تاریخی است.

۳. تعارض با روایات دیگر: این روایت یا بهتر بگوییم این دسته از احادیث ضحضاح با روایات فراوان دیگری که به صراحت از ایمان آن حضرت سخن می‌گویند در تعارض است.

و می‌توان به آن افزود

۴. تناقض با صریح آیات قرآن

۵. تناقض با شواهد قطعی تاریخی

این مطالب حاکی از آن است که روایت ضحضاح مورد پذیرش همه علمای اهل سنت نیست و برخی از آنان اعتقادی کاملاً بر خلاف داشته، حضرت ابوطالب را مسلمان و مومن به خداوند متعال می‌دانند که رسالت پیامبر و همه انبیای قبلی را نیز پذیرفته‌اند و با حالت ایمان به خدا از دنیا رحلت کرده‌اند.

از آنجا که جمع قرائن به منظور احراز واقعیت و رسیدن به حقیقت می‌تواند اطمینان‌آور باشد به برخی از آنها اشاره می‌شود از جمله اینکه احتمال قوی و اطمینان‌آور وجود دارد که حدیث ضحضاح در امتداد تنقیص امام علی بن ابیطالب باشد غیر قابل پذیرش می‌باشد مسئله‌ای که برخی از عالمان عامه نیز به آن تصریح نموده‌اند. (ابن ابی الحدید، بی‌تا، ج ۴، ص ۶۳) در اینجا تذکار این نکته خالی از فایده نیست که این واقعیت که در صحیح بخاری و مسلم احادیث ساختگی وجود دارد بر ساختگی روایت ضحضاح از این منظر نیز دور از ذهن نمی‌باشد.

در جایی چنین آمده عمرو بن عاص نقل می‌کند که از پیامبر اکرم شنیدم که می‌فرمود: «همانا آل ابوطالب اولیاء من نیستند بلکه اولیاء من فقط خدا و صالح المومنین هستند». (ابن ابی الحدید، بی‌تا، ج ۴، ص ۶۴) ابن ابی الحدید در ادامه یادآور می‌شود که بخاری و مسلم در کتب صحیحشان این روایت را مسند و متصل به عمرو بن عاص نقل کرده‌اند. و این خود شاهد و بلکه دلیل واضحی بر وجود چنین روایات جعلی در کتاب صحیح بخاری است. این در حالی است که با توجه به برخی تفاسیر اهل سنت مانند تفسیر آلوسی و الدر المنثور سیوطی مقصود از صالح المومنین حضرت علی علیه السلام است. و ایشان بدون شک از آل ابوطالب محسوب می‌شوند. لذا این روایت در تناقض کامل با برخی روایات این تفاسیر است. آلوسی و دیگران در ذیل آیه شریفه «ان تتوبا الى الله فقد صغت قلوبكما و ان تظاهرا علیه فإن الله هو مولاه و جریئ و صالح المؤمنین و الملائكة بعد ذلك ظهیر» (تحریم/ ۴) می‌آورد: در حدیثی از ابن مردویه - از مورخان و محدثان اهل سنت - با واسطه اسماء بنت عمیس نقل می‌کند که: شنیدم از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) که «صالح المؤمنین»، علی بن ابی طالب است. (آلوسی، ۱۴۱۵ ه.ق، ج ۱۴، ص ۳۴۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۶، ص ۲۴۳) به روایت این تفاسیر تنها حضرت علی علیه السلام باشند و یا مقصود ابوبکر عمر و

حضرت علی علیه السلام باشند در هر دو صورت در تناقض با روایت «لیسوا من آل ابی طالب اولیائی إثمًا ولیی الله و صالح المؤمنین» است که در صحیح بخاری نقل شده است.

وی در ادامه چنین آورده که این روایت از حسین الکرابیسی نقل شده و این شخص به دشمنی و عداوت با آل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و انحراف از راه آنان مشهور است؛ به همین جهت روایتش پذیرفته نیست. (ابن ابی الحدید، بی تا، ج ۴ ص ۶۵)

وجود احادیث جعلی نشان می‌دهد که به احادیثی که به گونه ای به امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام ارتباط دارد و از طرفی حاکی از بدعت ایشان است -چه به صورت مستقیم و چه غیر مستقیم- باید به دیده تردید نگریست. روایت ضحضاح یا مجموعه احادیث ضحضاح که نسبت کفر به پدر امیر المومنین حضرت علی علیه السلام می‌دهد بدون شک می‌تواند یکی از دهها روایتی باشد که در صدد پایین آوردن شأن مولای متقیان و امام اول شیعیان است. بزرگی می‌فرمود: «تنها جرم حضرت ابوطالب این است که پدر امیرالمومنین حضرت علی علیه السلام است». یادآوری این نکته لازم است که یکی از اعتقادات امامیه این است که معصومین علیهم السلام تمام اجدادشان موحد و یکتاپرست بوده اند و در اجداد آنان هیچ مشرک و کافری وجود نداشته است؛ لذا این که پدر حضرت علی علیه السلام کافر بوده و جایگاهی از آتش داشته باشند، خلاف اعتقادات مسلم امامیه است. و برای هر کسی که اندک آشنایی تاریخی با شخصیت آن حضرت داشته باشد، هرگز پذیرفتنی نیست.

۳. روایت ضحضاح در پرتو آیات قرآن کریم

مرحوم علامه امینی، ضمن آوردن بحثی در باره روایت ضحضاح به توضیح و نقد آن پرداخته، تعدادی از آیات قرآن کریم را آورده و اثبات نموده که مضمون روایت مورد بحث با آن‌ها منافات دارد و در پایان می‌فرماید این روایت از روایاتی است که به فرمایش اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام باید آن را به دیوار زد زیرا که یکی از سبجه های روایات قرآن کریم است و روایتی که با قرآن منافات دارد یضرب بها عرض الجدار؛ و روشن است که این تضاد و تنافی خود دلیل مهمی بر جعلی بودن و کذب این روایت است. برای اثبات مجعول بودن روایت مورد بحث به بخشی از آیات قرآن کریم که در تضاد با این روایت است در اینجا اشاره می‌نمایم.

آیه ۳۶ سوره مبارکه فاطر «وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فِيموتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ». در این آیه شریفه خداوند متعال می‌فرماید: از عذاب کافران کم نمی‌شود و به آن‌ها تخفیفی داده نمی‌شود و الحال آن که روایت ضحضاح -به فرض کافر بودن حضرت ابوطالب العیاذ بالله- خبر از کم شدن عذاب برای کافر دارد و این با صریح آیه قرآن منافات و تعارض دارد. این مضمون در آیات متعددی از قرآن کریم آمده است: آیه ۸۵ سوره مبارکه نحل: «و إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ». ۸۸ سوره مبارکه آل عمران: «خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ». و آیه ۱۶۲ سوره مبارکه بقره: «خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ». (امینی، بی تا، ج ۸، ص ۲۵) برخی از مفسران اهل سنت ذیل این آیات تصریح دارند که از عذاب کافران چیزی کم نمی‌شود و تخفیفی برای آنان نیست. و حتی این گونه

نیست که برایشان مرگ رقم خورده و از عذاب رهایی یابند (طبری، ۱۴۱۲ ه.ق، ج ۴، ص ۷۸، ج ۲، ص ۸۵، ج ۱ ص ۲۸۶؛ ثعلبی، ۱۴۰۴ / ۱۱۴؛ ابن عطیه، ۱۴۲۲، ۴ / ۴۴۰؛ بیضاوی، ۱۴۱۸، ۴ / ۲۶۰) در برخی از تفاسیر به صراحت چنین آمده: و الذین ستروا ما تدل علیه العقول من شمس الآيات و أنوار الدلالات، لهم نار جهنم لا يحكم عليهم فيها بموت ثان فيستريحوا من الآلام، و لا يخفف عنهم العذاب فيها، بل كلما خبت زيد سعيرها. (مراغی، بی تا، ۲۲ / ۱۳۲). بر این اساس می توان گفت آیه به صراحت عدم امکان تخفیف عذاب از کافران را بیان نموده و می فرماید: آنان که در پرتو دلائل روشن آن چه را عقل ها بدان رهنمون می شوند (توحید و یکتا پرستی) را نادیده گرفته و به آن توجه نمودند و کافر شدند، نصیبشان آتش دوزخ است؛ در آنجا نه حکم مرگ دومی بر آنان رانده می شود تا از درد و رنج بیایند، و نه از عذابشان کاسته می گردد، بلکه هر زمان که آتش رو به خاموشی رود، بر شعله هایش افزوده می شود. در ارتباط با عدم تخفیف عذاب برای کافر باید گفت مراد از این که هرگاه آتش رو به خاموشی رود، شعله ورتر می شود برای آن است که منشأ آتش، خود ذات کافر است. تا زمانی که این «نفس محجوب از حق» وجود دارد، سوخت آتش تأمین است. (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ). چون محتوای درونی این افراد با «انکار حق» عجین شده، عذاب نیز امری ذاتی و جدانشدنی خواهد بود.

و در آیات ۴۹-۵۰ سوره مبارکه غافر آمده است که از عذاب کافران در روز قیامت کم نمی شود و هر چقدر هم دعا کنند دعایشان جز گمراهی و تباهی نخواهد بود. «و قال الذین فی النار لخرزنة جهنم ادعوا ربکم یخفف عنا یوماً من العذاب * قالوا أولم تک تأتیکم رسلكم بالبینات قالوا بلی قالوا فادعوا و ما دعاء الکافرین إلا فی ضلال». تفسیر کشاف ذیل این آیات چنین بیان می کند: هیچ شفاعتی پذیرفته نمی شود مگر با دو شرط: ۱. کسی که برای او شفاعت می شود، ظالم نباشد. ۲. اجازه شفاعت در زمان مقرر داده شود. (زمخشری، ۱۴۰۷ ه.ق، ج ۴، ص ۱۷۱) پر واضح است که حدیث ضحضاح در تعارض کامل با گفته این مفسران در ذیل این آیه شریفه است؛ زیرا که یکی از مصادیق اعظم ظلم، ظلم به پروردگار متعال است که در قرآن کریم هم با عنوان ان الشرك لظلم عظیم معرفی شده و بارزترین مصداق آن، کفر است. و اگر بر اساس حدیث فوق، حضرت ابوطالب کافر باشد، مصداق اتم ظالم بوده، شفاعت شافعین شامل حال وی نخواهد شد؛ پس چگونه با شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در عذاب ایشان تخفیف داده شده است؟!

همین طور است مخالفت این روایت با آیه ۸۶ سوره مبارکه بقره: «اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینصرون». و ...

بر این اساس می توان نتیجه گرفت که به فرض پذیرش این که حضرت ابوطالب مشرک از دنیا رفته باشد، این روایت با تمام آیات بیان شده منافات دارد. (امینی، بی تا، ج ۸، ص ۲۶)؛ زیرا که در تمام این آیات سخن از عدم پذیرش شفاعت شافعان در مورد کفار و مشرکان است؛ به گونه ای که نه تنها شفاعت در مورد آنان پذیرفته نیست بلکه حتی از عذاب آنان کاسته نیز نمی شود و این در حالی است که روایت ضحضاح تخفیف در عذاب مشرک-به فرض پذیرش- را تصریح نموده و بازگو می کند. و روشن است که

یکی از ملاکهای ارزیابی روایت و پذیرش آن موافقت با قرآن یا دست کم عدم مخالفت آن با این کتاب شریف بیان می‌کنند. بر این اساس به نظر ایشان روایت ضحضاح از آن دسته روایات ساختگی و جعلی است که قابل استناد نبوده و باید آن را مردود و غیر قابل استناد دانست.

فخر رازی ذیل آیه «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» ۵۶ سوره مبارکه قصص، سه مساله را مطرح می‌کند و ذیل مساله اول چنین بیان می‌کند: ظاهر این آیه هیچ دلالتی بر کفر ابوطالب ندارد. (فخر رازی، ۱۴۲۰ ه.ق، ج ۲۵، ص ۵)

روایت مورد بحث علاوه بر آن که مخالف دیدگاه قرآن در مورد شفاعت است، موجبات طعن دشمنان را نسبت به یکی از صحابه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آن هم بزرگترین حامی ایشان را هم فراهم نموده و دست جریان تکفیری را بازتر می‌نماید. ۴. شواهد و قرائن

اکنون بعد از بیان برخی از مفسران صاحب نام اهل سنت در باره حضرت ابوطالب، به شواهدی اشاره می‌شود که در برخی منابع اهل سنت نسبت به حضرت ابوطالب مطرح شده که نشان از مسلمان بودن ایشان و اعتقاد راسخشان به خداوند متعال دارد و به گونه ای می‌تواند در راستای تجمیع قرائن و تراکم ظنون در تقابل با محتوای روایت مورد بحث، بطلان و بر ساختگی آن را تقویت نموده و انسان را به بر ساختگی آن به اطمینان برساند...

۱.۴. سوگند ابوطالب

در گزارشی از قول ابن سعد در طبقات چنین نقل شده است: «جون ابوطالب به یاری و دفاع جانانه از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) برخاست، قریش علیه او موضع گرفتند و به ایشان گفتند: پسر برادرت خدایان ما را سب می‌کند و ... و پدران ما را گمراه می‌خواند یا او را به ما تسلیم کن یا بین ما و شما جنگ حکم کند. حضرت ابوطالب فرمودند: به خدا سوگند هرگز او را تسلیم شما نمی‌کنم. قریش گفتند: عماره بن ولید بن مغیره زیباترین و بهترین جوان قریش است؛ او را عوض پیامبر بگیر و [پسر برادرت را] تسلیم ما کن تا او را بکشیم یک مرد در مقابل یک مرد. ابوطالب در پاسخ فرمود: خداوند صورت های شما را زشت گرداند به خدا سوگند چه سخنان بدی گفتید او را به شما تسلیم کنم که وی را بکشید ... سپس ادامه داد: بین شران ماده و بچه‌های شیرخواره شان جدایی افکنید اگر شتر ماده از فرزند شیرخواره اش جدا شد، من هم پسر برادرم را به شما تحویل می‌دهم». (ابن جوزی، ۱۴۲۶ ه.ق، ج ۱، ص ۱۸) شبیه این کلمات در کتاب الکامل فی التاریخ از ابوالحسن ابن الاثیر نیز آمده است. (ابن اثیر، ۱۴۱۷ ه.ق، ج ۱، ص ۶۶۱)

این کلمات حضرت ابوطالب که فرمود: خداوند صورت های شما را زشت گرداند به خدا سوگند چه سخنان بدی گفتید. نشان از این است که او خداوند را قبول داشته که به او سوگند یاد می‌نماید و دور از ذهن است کسی که به خدا باور نداشته باشد به خداوند سوگند یاد نماید و همچنین اگر باور به اعتقادات شخصی ندارد و به درستی راهش ایمان پیدا نکرده چگونه این طور خود را در

معرض خطرات قرار داده و برای حمایت از وی دشمنی‌ها را به جان بخرد. بلکه تنها نیروی ایمان است که به فرد قدرت چنین عملکردهای شجاعانه‌ای می‌دهد و از او انسانی چنین فداکار می‌سازد.

۴، ۲. اعلام عام الحزن در سال رحلت ابوطالب.

ابن اثیر می‌نویسد: "بعد از خروج از شعب ابی طالب که مصادف با سه سال قبل از هجرت می‌شد، حضرت خدیجه سلام الله علیها و حضرت ابوطالب از دنیا رحلت کردند... به خاطر وفات این دو نفر مصیبت بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عظیم شد؛ سپس پیامبر فرمودند: «دست قریش به آزار من نرسید تا این که ابوطالب از دنیا رفت». در ادامه ابن اثیر نقل می‌کند که قریش پس از ابوطالب به آزار و اذیت پیامبر پرداختند تا جایی که بر سر ایشان خاک می‌ریختند و یا در حالی که آن حضرت مشغول نماز بودند، شکمبه گوسفند را بر سرشان خالی می‌کردند. (ابن اثیر، ۱۴۱۷ه.ق، ج ۱، ص ۶۸۵) آیا متصور است پیامبر اعظم برای فوت یک کافر دچار رنجی عظیم گردد؟ و آن سال را سال حزن و اندوه بنامد همچنین می‌توان عنوان نمود این که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دست قریش به آزار من نرسید تا این که ابوطالب از دنیا رفت، به گونه ای تحسین و تمجید از ابوطالب است و در صورتی که وی کافر باشد جایی برای تمجید وجود ندارد. همچنین فردی که کافر باشد نمی‌تواند با کسی در این حد دوستی نماید آن هم با کسی که در صدد برچیدن اعتقادات او است بلکه در چنین وضعیتی، انسان کافر در صدد تضعیف مخالف خویش است و نه حمایت و تقویت او، چنان که کفار قریش به همین جهت با ایشان مخالفت می‌نمودند از اینرو می‌توان گفت این گونه گزارشها به نحوی در بردارنده ایمان قلبی ابوطالب به رسالت و آرمانهای پیامبر اسلام بوده است.

۴، ۳. کافر بودن دشمن ابوطالب از نگاه اندیشه‌وران عامه

راغب اصفهانی در محاضرات الادباء از قول سفیان بن عیینه می‌نویسد: «دشمن ابی طالب کافر است». سوال شد به چه علت؟ پاسخ داد: «چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را دوست دارد... و هر کس کسی را که پیامبر دوست دارد، دشمن بدارد، پس او کافر است». (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰ه.ق، ج ۲، ص ۴۹۸)

ابن ابی الحدید یکی از اندیشمندان صاحب نام اهل سنت در گزارشی می‌نویسد: با اسناد بسیار که در رأس برخی از آنها عباس بن عبدالمطلب و در رأس برخی دیگر ابوبکر بن ابی قحافه قرار دارد گزارش شده که ابوطالب نمرود مگر پس از آن که گفت لا اله الا الله محمد رسول الله و این گزارش معروف است که ابوطالب در هنگام مرگ سخنی آهسته بر زبان راند که برادرش عباس آن را بشنید. (ابن ابی الحدید، بی تا، ج ۱۴، ص ۷۱)

برخی از اندیشمندان از منابع اهل سنت چنین نقل نموده: از ائمه مالکی، علامه علی الاجهوری در فتاوی خود بر این مطلب تصریح کرده است که بغض ابی طالب کفر است. همچنین تلمسانی در حاشیه خود بر کتاب شفا بر این مطلب نص صریح دارد. وی هنگامی که از ابوطالب نام می‌برد چنین می‌گوید: «شایسته نیست که ایشان یاد شود مگر به حمایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)؛ زیرا وی پیامبر را با قول و فعلش یاری و حمایت کرد. و یادکردن ایشان به بدی، موجب آزار پیامبر اکرم می‌شود و فردی

که موذی و موجب اذیت پیامبر باشد، کافر است و کافر حکمش قتل است». (امینی، بی تا، ۲۵؛ امینی، بی تا، ج ۷، ص ۳۸۱-۳۸۲) همو سخن بسیاری از علمای اهل سنت را بیان می کند مبنی بر این که ابوطالب اهل نجات است. از آن جمله هستند: قرطبی، سبکی، شعرانی و بسیار دیگری از هم کیشان آنان. این دانشمندان تصریح می کنند که این، (نجات و ایمان ابوطالب) مطلبی است که ما به آن اعتقاد داریم و دین ما بر آن قرار گرفته است. (امینی، بی تا، ص ۲۶). ایشان در بحثی تحت عنوان (قصاری القول فی سید البطح عند القوم) می فرماید: امام احمد بن الحسین الموصلی النجفی مشهور به ابن وحشی در شرحش بر کتاب «المسمی بشهاب الأخبار للعلامه محمد بن سلامة القضاعی» آورده است: «إِنَّ بَغْضَ أَبِي طَالِبٍ كُفْرٌ». (امینی، بی تا، ج ۷، ص ۳۸۱) علامه در ادامه می فرماید: ابن ابی الحدید در شرحش بر نهج البلاغه چنین می گوید: «مردم در مورد ابوطالب اختلاف کردند؛ امامیه و اکثر زیدیه معتقدند وی از دنیا نرفت مگر در حالت مسلمانی. و بعضی از شیوخ معتزله هم چنین اعتقادی دارند از آن جمله است شیخ ابو القاسم بلخی و ابوجعفر اسکافی و ...» (امینی، بی تا، ج ۷، ص ۳۸۵). علامه روایتی را به نقل از ابوالفتح رازی در تفسیرش ذکر می کند: خداوند متعال آتش را بر صلب و رحمی که تو را حمل کرد، حرام کرده است همین طور بر سینه ای که تو را شیر دهد و خانه ای که سرپرستی و کفالت تو را بر عهده بگیرد. (امینی، بی تا، ج ۷، ص ۳۸۵-۳۸۶)

۴،۴. گفته ابوطالب

از شواهدی که دلالت بر ایمان ابوطالب می کند، شعری است که ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» از ایشان نقل کرده است. مصراع اول آن عبارت است از:

والله لن يصلوا إليك بجمعهم حتى أوسد فی التراب دفینا

به خدا سوگند هرگز جمیع آنان بر تو دست نخواهند یافت تا این که من در خاک دفن شوم. (زینی دحلان، ۱۴۲۸ه.ق، ص ۱۱)

در جای دیگری از همین کتاب آمده است: [پس از رحلت حضرت ابوطالب] هنگامی که پیامبر مشاهده کردند قریش بر اذیت و آزار ایشان هجوم آورده اند، [خطاب به حضرت ابوطالب] فرمودند: ای عموجان چقدر سریع کمبود و فقدان تو را احساس کردم. (زینی دحلان، ۱۴۲۸ه.ق، ص ۱۴)

نویسنده چنین ادامه می دهد: مردی که پیامبر را بزرگ کرد، بر او ترسید، وی را در مقابل دشمنانش یاری و حمایت کرد، اشعاری در صحت دینش و در وصف پیامبر دارد و نبی مکرم در رحلتش اندوهگین می شود، محال است که جز مسلمان مومن باشد. و چرا حال وی حال مومن آل فرعون نباشد که خداوند در مورد وی فرمود: «و قال رجلٌ مومنٌ من آل فرعون یکتُمُ ایمانه أتقتلون رجلاً أن ینقول رَبِّی اللّهُ و قد جاءکم بالبینات من رَبکم و إن یک کاذباً فعلیه کذبه و إن یک صادقاً یُصبکم بعض الذی ینذکم إن اللّهُ لایهدی من هو مُسرفٌ کذّابٌ». (غافر/۲۸)

نویسنده با انصاف کتاب چنین بیان می‌کند: اگر عده‌ای چنین اشکال وارد کنند که احادیث صحیح‌های وجود دارد مبنی بر این که ابوطالب با حالت کفر از دنیا رفته است. ما در پاسخ می‌گوییم: این احادیث در نزد ما صحیح نیست به خاطر این که این احادیث ساخته دست امویان و پیروان آنان است که نسبت به مولای ما علی (علیه السلام) و اهل بیت شماتت و دشمنی می‌ورزند و آنان را کوچک و حقیر می‌شمردند. اینان همان کسانی هستند که پدر و مادر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از اهل آتش و جهنمی خواندند. (زینی دحلان، ۱۴۲۸ه.ق، ص ۱۴-۱۵)

نتیجه گیری

از مباحث آورده شده روشن شد که هر چند روایت ضحاح در کتابهای روایی معتبر اهل سنت مانند صحیح بخاری، نقل شده است اما چنان که توضیح داده شد صرف نقل در کتاب بخاری، دلیل بر صحت محتوای روایت نیست. زیرا که صاحب نظران و اندیشه وران بسیاری از اهل سنت معتقدند بسیاری از روایات این کتاب ضعیف و حتی جعلی و بر ساخته هستند که به طور مستند اشاره گردید. علاوه بر این ثابت شد که روایت از لحاظ مضمون نیز دارای ضعفهای فراوانی است از جمله: مخالفت و تضاد با نص صریح آیاتی از قرآن، تاریخ قطعی و نیز ناسازگار با بسیاری از گزارشات منابع معتبر اهل سنت که تصریح به ایمان ابوطالب و ضعف چنین روایتی نموده اند از این رو این روایت علاوه بر این که با نقدهای جدی محتوایی بر اساس منابع اهل سنت رو به روست و با اعتقادات شیعیان امامی نیز که گروه بزرگی از مسلمانانند در تضاد کامل است. با صریح آیاتی از قرآن کریم هم منافات و ناسازگار است. از این رو چنین روایتی بر ساخته و جعلی شایسته نیست که با وجود دلائل متقن بر ایمان ابوطالب (علیه السلام) مستند اندیشه وران قرار گیرد و قاصر از آن است که بتواند خدشه ای بر ایمان غیر قابل تردید جناب ایشان وارد نماید.

بر این اساس، باید بر این نکته تاکید نمود که ایمان ابوطالب نه از سر تعصب تاریخی، بلکه محصول یک تحلیل درونی از منطق نصوص قرآنی و روایی و هم سویی آنها با قواعد کلی ایمان و شفاعت است؛ تحلیلی که از یک سو رفتار ابوطالب را در متن شرایط مکی می‌سنجد و از سوی دیگر، معیارهای قرآنی را بر روایت‌های مشکوک متأخر مُقَدَّم می‌دارد. بدین گونه، مسئله ایمان ابوطالب از سطح یک نزاع تاریخی - روایی به سطح یک بحث قرآنی و کلامی ارتقا می‌یابد؛ از مطالب بیان شده روشن گردید که پذیرش حدیث «ضحاح» مستلزم پذیرش مبنایی است که با منطق قرآنی و با سنت مستمر نبوی هماهنگ نیست. در پایان از اساتید محترم داور، سردبیر محترم، استاد بزرگوار آقای احمدی نیک و همه کسانی که بنده را در ارتقاء این مقاله یاری رساندند کمال تشکر و قدردانی دارم.

منابع

قرآن کریم (ترجمه آیت الله مکارم شیرازی) قم، مدرسه الامام امیر المومنین علیه السلام. ۱۳۸۶.

آلوسی، محمود بن عبدالله، (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت: دار الکتب العلمیة.

ابن ابي الحديد مدائني، عزّ الدين ابو حامد بن عبدالله، (بي تا)، شرح نهج البلاغة، قم: كتابخانه حضرت آيت الله مرعشي نجفي.
ابن اثير، ابوالحسن علي بن أبي الكرم، (١٤١٧ق)، الكامل في التاريخ، بيروت: دار الكتب العربي.
ابن بطلال، ابوالحسن علي بن خلف بن عبد الملك، (١٤٢٣ق)، شرح صحيح البخاري لابن بطلال، رياض: دار النشر.
ابن جوزي، يوسف بن قزاوغلي، (١٤٢٦ق)، تذكرة الخواص من الأمة بذكر خصائص الائمة، قم: المجمع العالمي لأهل البيت عليهم السلام.

ابن دريد، محمد بن حسن، (١٩٨٨م)، جمهرة اللغة، بيروت: دارالعلم للملايين.
ابن عباد، صاحب، اسماعيل بن عباد، (١٤١٤ق)، المحيط في اللغة، بيروت: عالم الكتب.
ابن عطية، عبدالحق بن غالب، (١٤٢٢ق)، المحرر الوجيز، بيروت: دار الكتب العلمية.
احمدى نيك، سيدمهدي، امامي، محمد، (١٤٠١ق)، روايات تفسيرية ايمان ابو طالب در سنجه نقد و بررسي، مجله علوم حديث تطبيقي، شماره ١٦، ص ٨٩-١١٢.

اميني، عبدالحسين، بي تا، ايمان ابي طالب (عليه السلام) و سيرته، اصفهان، موسسه تحقيقات و نشر معارف اهل البيت عليهم السلام.
اميني، عبدالحسين، (بي تا)، الغدير في الكتاب والسنة والادب، بي جا.
بخاري جعفي، محمد بن اسماعيل ابو عبدالله، (١٤٢٢ق)، الجامع المسند الصحيح المختصر من امور رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و سنته و ايامه (صحيح البخاري)، دمشق، دار طوق النجاة.
بيضاوي، عبدالله بن عمر، (١٤١٨ق)، انوار التنزيل و اسرار التأويل، بيروت: دار الكتب العلمية.
ثعلبي، احمد بن محمد، (١٤٢٢ق)، الكشف والبيان في تفسير القرآن، بيروت: دار الكتب العلمية.
حيدرزاده، ناصر، علي محمدى، مرضيه، (١٤٠١ق)، «نقد روايات ضحضاح در كفر حضرت ابوطالب عليه السلام». دو فصل نامه علمي - ترويجي سيره پژوهي اهل بيت (عليهم السلام).

خانجاني، قاسم، (١٤٠٠ق)، «بررسي اتهام كفر به حضرت ابوطالب عليه السلام»، نشرية سيره پژوهي اهل بيت عليهم السلام.
راغب اصفهاني، ابوالقاسم حسين بن محمد، (١٤٢٠ق)، محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء، بيروت: شركت دار الأرقم بن أبي الأرقم.

زمخشري، محمود بن عمر، (١٤٠٧ق)، الكشف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأفاويل في وجوه التأويل، بيروت: دار الكتاب العربي.

زيني دحلان، احمد، (١٤٢٨ق)، أسنى المطالب في نجاة أبي طالب، اردن: دار الإمام النووي.
سيوطي، عبدالرحمن بن ابي بكر، (١٤٠٤ق)، الدر المنثور في التفسير بالمأثور، قم: كتابخانه عمومي حضرت آيت الله مرعشي نجفي.

- صاوی، احمد بن محمد، (۱۴۲۷ق)، حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- صدوق، محمّد بن علی بن بابویه، (۱۴۱۳ق)، من لا یحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبری، محمد بن جریر، (۱۴۱۲ق)، جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)، بیروت: دار المعرفة.
- عسکری، نجم الدین، (۱۴۴۲ق)، ابوطالب حامی الرسول و ناصره، عراق: العتبة الحسینیة.
- فاطمی نژاد عبدالله، سوژه سخن، (۱۴۰۱ق)، ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام، نشریه مبلغان.
- فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق)، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۰۹ق)، کتاب العین، قم: نشر هجرت.
- قاسمی، جمال الدین، (۱۴۱۸ق)، تفسیر القاسمی المسمی محاسن التأویل، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- قیم، عبدالنبی، (۱۳۸۹)، فرهنگ معاصر عربی-فارسی، تهران: موسسه فرهنگی معاصر.
- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، الکافی تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- مراغی، احمد مصطفی، (بی تا)، تفسیر المراغی، بیروت: دارالفکر.
- مرتضوی، سید محمد، (۱۳۸۸)، بررسی روایات صحیحین مطالعات اسلامی علوم قرآن و حدیث، صص ۱۵۳-۱۷۳.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، (بی تا)، ایمان ابی طالب، بیروت: مؤسسة البعثة.
- وراق البغدادی، ابوالفرج محمد بن اسحاق بن محمد (معروف به ابن الندیم)، (۱۴۱۷ق)، الفهرست، بیروت: دار المعرفة.